

آزادی سیاسی و حق رأی در فرانسه

دومینیک روسو

مترجم: جواد قلی زاده دوشیکلا

چکیده

این مقاله به سبب آزادی و امنیت حق رأی در فرانسه و نیز بررسی ارتباط آن با آزادی سیاسی در این کشور می‌پردازد. نویسنده در این مقاله سعی دارد تا با بررسی سبب تاریخی و فلسفی آزادی سیاسی و اجتماعی در فرانسه، به بررسی آزادی رأی در این کشور بپردازد. نویسنده در این مقاله سعی دارد تا با بررسی سبب تاریخی و فلسفی آزادی رأی در فرانسه، به بررسی آزادی سیاسی و اجتماعی در این کشور بپردازد. نویسنده در این مقاله سعی دارد تا با بررسی سبب تاریخی و فلسفی آزادی رأی در فرانسه، به بررسی آزادی سیاسی و اجتماعی در این کشور بپردازد.

مبحث آزادی رأی در فرانسه از آن جهت که با حق رأی همواره مرتبط است، با مشخص شدن آن به عنوان یکی از مفاهیم اساسی در این کشور، به بحث می‌پردازد. نویسنده در این مقاله سعی دارد تا با بررسی سبب تاریخی و فلسفی آزادی رأی در فرانسه، به بررسی آزادی سیاسی و اجتماعی در این کشور بپردازد. نویسنده در این مقاله سعی دارد تا با بررسی سبب تاریخی و فلسفی آزادی رأی در فرانسه، به بررسی آزادی سیاسی و اجتماعی در این کشور بپردازد.

واژه های کلیدی: حق رأی، آزادی سیاسی، مردمسالاری، حقوق انتخاباتی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۲ - پروفسور دومینیک روسو، استاد دانشکده حقوق دانشگاه مون‌پلیه و عضو انستیتو دانشگاهی فرانسه، یکی از اساتید برجسته حقوق اساسی است. کتاب حل و فصل دعاوی ← اساسی پروفسور روسو یکی از مهم‌ترین منابع نوشته راجع به رویه‌ها و تحلیل دادرسی اساسی بوده است که عمدتاً به بررسی تصمیمات شورای قانون اساسی فرانسه اختصاص دارد.
- ۳ - دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه پاریس ۱ (پانتئون-سورین)

پیشگفتار مترجم

مقاله حاضر ترجمه اثریست از پروفیسور دومینیک روسو^۴ که تحت عنوان «آزادی سیاسی و حق رأی» در مجموعه «آزادیا و حقوق بنیادین»^۵ به چاپ رسید، که به همت رمی کابریاک، ماری-آن فریزن-روش و تییری روت^۶ به وسیله انتشارات دالوز پاریس منتشر شده است. این مجموعه در سال ۲۰۰۴ برای دهمین بار تجدید چاپ گردید^۷. نویسنده مقاله، ضمن پرداختن به روند پذیرش رأی همگانی در فرانسه، تلاش می‌نماید تا به مفهوم شهروندی با توجه به تحولات اخیر در اروپا نگاهی نوگرایانه بیندازد و نیز همراه با ارایه اصولی که برای اعمال مردم‌سالارانه حق رأی ضروری‌اند، به این سوال اساسی پاسخ می‌دهد که کدام پارادایم مردم‌سالاری را می‌توان در زمان حاضر پذیرفت.

نویسنده مقاله ترجیح داده است تا هیچگونه ارجاعی به دیگر نوشته‌های علمی در این زمینه نداشته باشد لذا تمامی پاورقی‌های این مقاله توسط مترجم اضافه گردیدند. اضافه نمودن پاورقی‌ها عمدتاً بمنظور برآوردن سه هدف صورت می‌گیرد. هدف اول بیان نمودن معادل فرانسوی برخی از اصطلاحات حقوقی و سیاسی است. به طور یقین برای خوانندگانی که به زبان فرانسه آشنایی دارند جالب خواهد بود تا بدانند که ترجمه بکار گرفته شده معادل چه واژه تخصصی می‌باشد. هدف دوم اینست که خواننده فارسی زبان را با تاریخ‌ها، شخصیت‌ها و نهادهایی که برای خواننده فرانسوی شناخته شده‌اند آشنا نماید. هدف سوم اینست که اگر احیاناً تحولی در وضعیت موضوع در حقوق فرانسه بوجود آمده که در اصل مقاله منعکس نگردیده است، توضیح داده شود. در این راستا، پاورقی مربوط به قاعده تساوی^۸ کاندیداهای مرد و زن بر روی فهرست‌های کاندیداها شایان توجه است.

4 - Dominique Rousseau

5 - Libertés et droits fondamentaux

6 - Rémy Cabrillac, Marie-Anne Frison-Roche et Thierry Revet

۷ - چاپ دهم این مجموعه در ۸۰۹ صفحه بوده که مقاله حاضر در صفحات ۲۸۱ تا ۲۹۱ آن

درج گردیده است.

8 - Règle de parité

فهرست مقاله

بخش اول : آیا حق رأی به شهروند اختصاص دارد؟

الف- گسترش مداوم چهره شهروند

۱. دوره اول : رأی مالیاتی (۱۷۸۹-۱۸۴۸)

۲. دوره دوم : رأی همگانی (۱۸۴۸-۱۹۷۴)

ب- ممنوعیت گسترش به بیگانگان؟

۱. شناسایی ویژه حق رأی برای بیگانگان

۲. بسوی حذف معیار تابعیت؟

بخش دوم : آیا همواره حق رأی مردم سالاری را تعریف می کند؟

الف- شرایط اعمال مردم سالارانه حق رأی

۱. آزادی رأی

۲. صداقت رأی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ب- حق رأی : معیار کافی مردم سالاری؟

۱. دوگانگی های حق رأی

۲. کدام پارادایم نوین مردم سالاری؟

متن مقاله

چند ماه پس از صدور فرمان^۹ مورخ ۵ مارس ۱۸۴۸ که رأی همگانی^{۱۰} برای مردان را مستقر نمود، تصویری حکاکي شده مشهور گردید که کارگری را نشان می‌داد که تفنگش را به زمین گذاشته تا برگه رأی خود را در صندوق بیندازد. به عبارت دیگر، وقتی که هنرمندان می‌بایست حق رأی را نمادپردازی نمایند، اینکار را با ایده آرامش اجتماعی انجام دادند که به نظر آنها حق رأی را معرفی می‌نمود. از این پس دیگر نیازی نبود تا مطالبات شهروندان، رأی دهندگان و افراد بوسیله شورش و سنگرها برآورده شوند، بلکه می‌توانستند آنها را به وسیله رأی همگانی و برگه رأی بیان کنند. این تصویر در طول قرن نوزدهم در گردش بود و دست به دست می‌گشت. صدوبیست سال بعد، در ماه مه ۱۹۶۸، اعلامیه دیواری را می‌بینیم که سنگفرشی پارسی را نشان می‌دهد و به زیر بیست‌ساله‌ها اعلام می‌کند که: «اینست برگه رأی شما». مابین این دو تصویر، دو نمادپردازی، دو بنا (۱۸۴۸-۱۹۶۸)، دو نوع بازنمود حق رأی، کل تاریخ رأی همگانی تبلور می‌یابد. حق رأی، حقی بوده که پیرو مبارزات سیاسی، مبارزات اجتماعی و برخی مواقع مبارزات همراه با خشونت به دست آمده است. حق رأی، حقی نیست که خود به خود به افراد داده شده باشد؛ یا حقی طبیعی نیست، به این معنا که بصورت طبیعی به بشر اختصاص داشته باشد. می‌بایست که انسانها مبارزه کنند تا حق ابراز عقاید و افکارشان را به وسیله برگه رأی تسخیر نمایند. این حق، قدرت و اقتدار مردم را نشان می‌دهد، کماینکه تشبیه رأی به نیروی باشکوه شیر در طول قرن نوزدهم به این موضوع گواهی می‌دهد. در مبارزات انتخاباتی^{۱۱}، برای تبیین توان رأی همگانی، شیر، نیرویی گرچه آرام ولی با عظمت برای به عقب راندن نابرابریها، به تصویر کشیده می‌شود.

از ابتدای قرن بیستم، ستایش رأی به عنوان نیروی مردم، آغاز به‌کنار کشیدن به نفع رفع توهم انتخاباتی می‌نماید که از شهروند مطابق اصطلاح آن زمان «حاکم یک روز هر پنج سال» می‌سازد. این رفع توهم انتخاباتی در طول قرن بیستم ادامه یافته و در زمان حاضر نیز تداوم داشته است. حتی با آنچه که بحران مردم‌سالاری

9 - Décret

10 - Suffrage universel

11 - Campagnes électorales

نمابندگی^{۱۲} یا بحران مردم‌سالاری انتخاباتی^{۱۳} نامیده می‌شود و نیز جستجوی نوعی مردم‌سالاری عمیق‌تر می‌گردد که برخی آن را مردم‌سالاری شوری^{۱۴} یا مردم‌سالاری مشارکتی^{۱۵} نام می‌نهند. روی هم رفته، با گذر بیش از یک قرن و نیم از پذیرش رأی همگانی (رأی همگانی مردان در فرانسه)، پرسشی که طرح می‌گردد ساده است: آیا حق رأی از نفس نیفتاده است؟ آیا حق رأی برای همیشه جهت توصیف کردن یک نظام سیاسی به مردم‌سالاری کافیسست؟ مدرنیته با این مساله فلسفی مواجه است. حقی که بوسیله مبارزات به دست آمده است، حقی که برای آن انسانها کشته شده‌اند، آیا وجودش کافیسست تا امروزه نظام‌های دیکتاتوری را از مردم‌سالار متمایز کرد و تضمین نمود که نظام مردم‌سالار است.

قبل از اینکه به این مساله پاسخ داده شود، موضوع دیگری وجود دارد که ممکن است متضاد به نظر آید: آیا واقعاً حق رأی وجود دارد؟ این اصطلاح به راحتی توسط رجال سیاسی، روزنامه‌نگاران، آموزه‌های حقوقی، حقوقدانان و نیز رأی‌دهندگان استفاده می‌شود. از نظر حقوقی، صحت این اصطلاح محل تأمل است. در واقع، رأی در یک رابطه الزامی با دو نظریه بزرگ حاکمیت؛ یعنی نظریه حاکمیت ملی^{۱۶} و نیز نظریه حاکمیت مردم^{۱۷}، جای می‌گیرد و برحسب اینکه به کدامیک از این نظریه‌ها وابسته باشد، از مفهوم متفاوتی برخوردار خواهد بود.

- بر اساس منطق حاکمیت ملی، صاحب حاکمیت، ملت است یعنی یک شخص انتزاعی. در نتیجه، ملت اختیار گزینش افرادی را داراست که مسؤولیت انتخاب سخنگویان او را دارند. در این منطق، ملت می‌تواند از بین افراد فقط کسانی را انتخاب نماید که فکر می‌کند شایسته نمایندگی او هستند. رأی حق نیست بلکه وظیفه (کار ویژه) ایست که ملت به برخی از افراد واگذار می‌کند.

12 - Crise de la démocratie représentative

13 - Crise de la démocratie électorale

14 - Démocratie délibérative

15 - Démocratie participative

16 - Souveraineté nationale

17 - Souveraineté populaire

- برعکس، در منطق حاکمیت مردم، مردم است که دارای همه اختیارات می‌باشد و آحاد مردم ضرورتاً صاحب قسمتی از حاکمیت و در نتیجه، از رأی است. در این منطق، انتخابات و رأی حقیقت که به شهروند اختصاص دارد.

دو نظریه حاکمیت، دو دکترین انتخابات : رأی به عنوان کار ویژه و رأی به عنوان حق. در سال ۱۷۸۹^{۱۸}، سبیز^{۱۹} بر روسو^{۲۰} پیروز می‌گردد و انتخاب بر حاکمیت ملی و در نتیجه رأی به عنوان کار ویژه متناوباً در طول قرن نوزدهم مورد استفاده قرار می‌گیرد. آیا گزینه حاکمیت ملی هنوز گزینه فرانسه است؟ جواب باید دقیقاً بیان گردد. در سال ۱۹۴۶، قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه^{۲۱} اعلام می‌دارد که حاکمیت ملی به مردم تعلق دارد و قانون اساسی سال ۱۹۵۸^{۲۲} این مقرر اساسی را، در ماده سوم خود، کلمه به کلمه تکرار می‌نماید^{۲۳}. در واقع، این نوع بیان نمودن، شیوه‌ایست که می‌خواهد از تلفیق بین حاکمیت ملی و حاکمیت مردم، فضای تلاقی بین دو نظریه را ارایه نماید که شایسته برخی توضیحات است. کفایت اشاره شود که در لوای این فرمول تلفیقی، مکانیسم‌های حقوقی بسیاری قرار دارند که هنوز مرهون مفهوم حاکمیت ملی هستند، مانند وکالت نمایندگی^{۲۴} : قانون اساسی ۱۹۵۸ در واقع هر نوع وکالت آمرانه را باطل لحاظ کرده است^{۲۵}. نمایندگان مجلس در برابر رأی‌دهندگانی که حق ندارند به آنها دستور دهند، کاملاً آزاد هستند و موظفند خارج از هر نوع فشار رأی‌دهندگان و به صورت آزاد شور نمایند. مکانی که نماینده از آنجا انتخاب شده است هر کجا که باشد او فرانسه را نمایندگی می‌کند و نماینده ملت است، نه انتخاب‌کنندگان. به همین ترتیب، نمونه دیگر، رأی بیگانگان است، که

۱۸ - سال پیروزی انقلاب کبیر فرانسه

۱۹ - انقلابی فرانسوی (۱۷۴۸-۱۸۳۶)

۲۰ - ژان ژاک روسو : نویسنده و فیلسوف، شهروند ژنو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) . کتاب قرارداد اجتماعی او معروف است.

۲۱ - جمهوری چهارم فرانسه (۱۹۴۶-۱۹۵۸)

۲۲ - جمهوری پنجم فرانسه (۱۹۵۸ تاکنون)

23 - Article 3 de la Constitution française : "La souveraineté nationale appartient au peuple ..."

24 - Mandat représentatif

۲۵ - پاراگراف اول از ماده ۲۷ قانون اساسی فرانسه مقرر می‌دارد: «هر نوع نمایندگی آمرانه باطل است.»

در این مورد توضیح خواهیم داد، و می‌تواند به عنوان کار ویژه‌ای لحاظ گردد که ملت حاکم نمی‌خواهد به این گروه واگذار نماید.

بحث حقوقی در مورد ویژگی رأی: حق یا کار ویژه، نباید ما را به سمتی سوق دهد که حیثاً فراموش نماییم که برای رأی‌دهندگان، عمل رأی دادن بمثابة حقیقت است که به آنها تعلق گرفته و نه کارویژه‌ای که به آنها واگذار شده است. این نوع برداشت از حق رأی، چه صحیح باشد چه غلط، بیانگر واقعیت شهروند و مردم‌سالاریست. اشخاص عمل رأی دادن را به عنوان حق تلقی می‌کنند و از این لحظه، شیوه‌ای که مطابق آن عمل رأی دادن ارایه می‌گردد، بر روی حقیقت آن اثر می‌گذارد: ولو اینکه عمل رأی دادن از نظر حقوقی یک کار ویژه باشد، از نظر اجتماعی یک حق تلقی می‌گردد. برای هر شخص، رأی حقیقت است که به شهروند اختصاص دارد و مردم‌سالاری را تعریف می‌نماید. همانگونه که دکارت^{۲۶} یاد گرفت تا بدبیهات را مورد شک قرار دهد، و همچنین به دلیل تردید جوامع سیاسی مدرن در مورد مبانی این دو خصیصه و نه به صرف خوشایند انتقاد، باید این دو را مورد بحث قرار داد: عدم شرکت در انتخابات به صورت وسیع، افول مبارزه‌جویی سیاسی، از دست رفتن ارزشها ... نکاتی هستند که بر اساس آنها امروزه به این دو ویژگی حق رأی نه به دیده مثبت، بلکه به عنوان دو پرسش باید نگریسته شود.

بخش اول: آیا حق رأی به شهروند اختصاص دارد؟

انقلاب سال ۱۷۸۹، از این حیث که باعث تولد چهره نوین: چهره شهروند^{۲۷} گردید، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و اساسی فرانسه بجا گذاشت. چهره نظام سابق^{۲۸} عبارتست از رعیت^{۲۹} ولی چهره جامعه‌ای که در سال ۱۷۸۹ بوجود می‌آید عبارتست از شهروند. این چهره، در طول قرن نوزدهم، همواره به وسیله گسترش حقوق و به ویژه حق رأی به افرادی که از آن محروم بوده‌اند، اصلاح می‌گردد. در این قرن، با پیشرفت همزمان حق رأی و چهره شهروند روبرو

۲۶ - رنه دکارت: دانشمند و فیلسوف فرانسوی (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰)

۲۷ - Figure du citoyen

۲۸ - به نظام سیاسی قبل از انقلاب کبیر فرانسه یعنی قبل از سال ۱۷۸۹ فرانسویان نظام سابق یا آنسین رژیم می‌گویند.

۲۹ - Sujet

می‌شویم. هر دو به صورت مشترک حرکت می‌کنند، گسترش مداوم حق رأی به طور همزمان گسترش چهره شهروند را به همراه دارد. آیا امروزه این گسترش مداوم حق رأی به پایان رسیده است؟ آیا دیگر شخصی که باید به او حق رأی داد و در نتیجه برایش صفت شهروند را شناسایی نمود، وجود ندارد؟

الف - گسترش مداوم چهره شهروند

دو دوره را باید از هم متمایز نمود.

۱. دوره اول: رأی مالیاتی (۱۷۸۹ - ۱۸۴۸)

غیر از قانون اساسی سال ۱۷۹۳^{۳۰} که ویژگی همگانی رأی را تأیید نموده و حق رأی را برای همه مردان حتی بیگانگانی که متولد و ساکن فرانسه بودند و بیست و یک سال سن داشتند، به رسمیت می‌شناخت، دوره ۱۷۸۹ - ۱۸۴۸، دوره رأی مالیاتی بود. یعنی رأی فقط به اشخاصی تفویض می‌شد که مبلغ مشخصی مالیات، موسوم به مالیات انتخاباتی را می‌پرداختند. اساس اختصاص گزینشی رأی، بر دکترین حاکمیت ملی نهاده شده است که طبق آن رأی کاری ویژه است. در سال ۱۷۸۹ ملت که حاکم است، این امر را لحاظ می‌نماید که کسانی بیشتر شایسته انجام وظیفه (کار ویژه) رأی‌دهندگان هستند که مالیات بپردازند. چون مالیات‌دهندگان افراد ثروتمندی هستند که امور خصوصی آنها به خوبی پیش می‌رود و پیشرفت امور عمومی به نحو مطلوب کاملاً به نفع آنها خواهد بود. رأی مالیاتی ضامن ثبات و امنیت حقوقیست.

با این وجود، مساله حق رأی حل نگردید. در واقع برای اینکه کارویژه رأی دادن به شخص تعلق گیرد، همه چیز به تعیین مبلغ مالیات و نیز به تعیین ظرف مالیات بستگی داشت. اگر ظرف مالیات زمین باشد، کارویژه رأی دادن به اشراف و مالکان زمین تعلق می‌گیرد؛ اگر ظرف مالیات صنفی باشد، کار ویژه رأی دادن

۳۰ - قانون اساسی ۱۷۹۳ اولین قانون اساسی از سه قانون اساسی جمهوری اول فرانسه (۱۷۹۲ - ۱۸۰۴) است و هرگز به اجرا در نیامد.

به بازرگانان، پیمانکاران و بورژوازی تعلق می‌گیرد. در هر حال قرن نوزدهم تا سال ۱۸۴۸، با جریان مبارزه سیاسی برای تعیین نمودن نوع مالیات مواجه است.

چند مثال : طبق قانون اساسی سال ۱۷۹۱، جهت رأی دادن برای مجالس ابتدایی^{۳۱}، می‌بایست مالیاتی برابر با سه روز کارکردن پرداخت نمود و برای انتخاب نمودن اعضای مجلس ملی، مالیاتی که می‌بایست پرداخت برابر با حدود دو ماه کارکردن است. آمار و ارقام ۴۳۰۰۰ رأی‌دهنده را نشان می‌دهند. نظامی که توسط قوانین اساسی ناپلئونی ابداع شد ترکیبی از انتخاب توسط پایین (ملت) ولی گزینش نمایندگان توسط امپراتور بود. رأی‌دهندگان از روی فهرستهای قابل اعتماد نمایندگان را انتخاب می‌نمایند و سپس بناپارت، بعداً ناپلئون، از روی این فهرستها، افرادی که می‌توانستند در مجلس قانونگذاری شرکت نمایند را گزینش می‌نمود. اینجا نیز نشان داده می‌شود که رأی یک حق نیست بلکه کار ویژه‌ایست که حاکم برای این یا آن گروه از افراد به رسمیت می‌شناسد. در دوران بازگشت سلطنت^{۳۲} (۱۸۱۴)، اتاق (مجلس) نمایندگان^{۳۳} بوسیله انتخاباتی تشکیل می‌شد که به روش ذیل برگزار می‌گردید: برای رأی دادن سیصد فرانک و برای انتخاب‌پذیری^{۳۴} هزار فرانک مالیات بایست پرداخت کرد. در سال ۱۸۳۰، شارل دهم، دستوری^{۳۵} وضع می‌نماید که باعث اصلاح ظرف مالیات می‌شود؛ به گونه‌ای که امتیازی به نفع مالکان اراضی و به ضرر بورژوازی صنعتی و تجاری است. این دستور به انقلاب سال ۱۸۳۰ و رفتن شارل دهم منجر شد. شاه جدید، لوئی فیلیپ، طبیعتاً این دوره انقلابی را در نظر گرفت به این صورت که مالیات انتخاباتی را از سیصد به دویست فرانک برای رأی‌دهندگان و از هزار به پانصد فرانک برای انتخاب‌پذیری کاهش داد. آمار و ارقام در محدوده سال ۱۸۴۰، ۲۴۰۰۰۰ رأی‌دهنده را نشان می‌دهد: رأی مالیاتی و نبرد سیاسی حول تعیین مالیاتی که باید جهت اعمال این کار ویژه پرداخت نمود، وضعیت رأی از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ می‌باشد.

31 - Assemblées primaires

32 - Restauration

33 - Chambre des députés

34 - Éligibilité

35 - Ordonnance

۲. دوره دوم: رأی همگانی (۱۸۴۸-۱۹۷۴)

از سال ۱۸۴۸ تا ۱۹۷۴، دوره استقرار رأی همگانیست. سه تاریخ مهم این دوره طولانی را بارز می‌کنند. ابتدا، تاریخ ۵ مارس ۱۸۴۸: در پایان پادشاهی لوئی-فیلیپ، بورژوازی دوباره کاهش مالیات انتخاباتی به منظور مشارکت دادن هر چه بیشتر مستخدمان دولت را درخواست می‌نماید. گیزو^{۳۶}، نخست وزیر وقت، به صورت متناوب گشایش این چنینی حق رأی را رد می‌نماید. برای او، «رأی پاداش موفقیت اجتماعیست نه یک حق». رد اصلاح و در نتیجه عدم گسترش حق رأی باعث می‌شود تا دوباره، همانند سال ۱۸۳۰، انقلاب سال ۱۸۴۸ بوقوع بپیوندد. در فوریه سال ۱۸۴۸، انقلاب فراگیر شد و یکی از مهمترین مطالبات انقلابیون حق رأی، یعنی رأی همگانی بود که با شتاب از ۵ مارس سال ۱۸۴۸ آن را اعلام می‌نمایند... فقط برای مردان. از این تاریخ، دیگر به هیچ وجه از رأی همگانی مردان رویگردانی نشد. امپراتوری دوم^{۳۷} رأی همگانی را حذف نمی‌نماید. او تلاش می‌نماید تا رأی همگانی را توسط کاندیداتوریهای رسمی و کذایی دروغین جهت دهد، ولی رأی همگانی با نهادینه شدن به پیش می‌رود و به عنوان پایه تغییر اساسی چهره امپراتوری دوم در دوره ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۹ قرار می‌گیرد.

دومین تاریخ مهم عبارتست از ۲۱ آوریل ۱۹۴۴: گسترش حق رأی به زنان^{۳۸}. فرانسه یکی از آخرین کشورهای بزرگ غریبست که حق رأی را به زنان اعطا نموده است. دانمارک در سال ۱۹۱۵، بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۸، اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۱۸، آلمان در سال ۱۹۱۹، ایالات متحده در سال ۱۹۲۰ و کانادا در سال ۱۹۲۹ حق رأی را برای زنان به رسمیت شناختند. فرانسه برای تأخیر دلایلی داشت. ابتدا دلایلی که به برداشت از نقش زن در اجتماع مربوط هستند: زنان باید به امور خانگی و خصوصی پردازند و در نتیجه نمی‌توانند در امور عمومی نظر داشته باشند، پس شایسته انجام کارویژه رأی دادن نیستند. از زمانی که ملت خود اشخاصی را که شایسته انجام کارویژه رأی دادن هستند را تعیین می‌نماید، آزاد است تا لحاظ نماید که کار ویژه زن مشارکت در امور

۳۶ - مورخ فرانسوی و نظریه پرداز لیبرال (۱۷۸۷-۱۸۷۴)

۳۷ - امپراتوری دوم فرانسه (۱۸۵۲-۱۸۷۰)

۳۸ - به این تاریخها می‌توان ۷ اوت ۱۹۴۵ را اضافه نمود که به نظامیان نیز حق شرکت در انتخابات را اعطاء نمود.

عمومی نیست بلکه باید به امور خصوصی پردازد. کلیسا هم نقش بسیار مهمی را به عنوان ترمز برای شناسایی حق رأی زنان ایفا نمود، حتی بررسی می نمود که آیا زن دارای روح هست یا خیر. به علاوه باید اضافه نمود که در دوران جمهوری سوم^{۳۹}، چپ رادیکال در یک دوگانگی گرفتار شده بود. با توجه به برداشتهای فلسفی اش، چپ رادیکال موافق حق رأی زنان بود، ولی رادیکالها هیچوقت نخواستند حق رأی را به زنان اعطا کنند؛ زیرا زنان هنوز بیشتر از مردان تحت نفوذ کلیسا بودند و جناح چپ می ترسید تا با دادن حق رأی به زنان، پیروزی جناح راست را تسهیل نماید.

در پایان، قانونی که بلوغ انتخاباتی را از بیست و یک سال به هجده سال کاهش داد ۵ ژوئیه ۱۹۷۴، به تصویب رسید. این امر یکی از اقدامات انجام گرفته توسط والرئ ژیسکاردستن^{۴۰} بود.

در این تاریخهای متفاوت، شاهد گسترش مداوم رأی در اثر فشار خیابان هستیم^{۴۱}. آیا این گسترش امروزه به پایان رسیده است؟ آیا به نهایت شهروندی رسیده است و دیگر هیچ فردی برای وارد کردن در طبقه شهروندان وجود ندارد؟

ب- ممنوعیت گسترش به بیگانگان؟

بر اساس ماده ۳ قانون اساسی سال ۱۹۵۸، رأی دهندگان باید تبعه فرانسه باشند^{۴۲}. بنابراین، ظاهراً قانون اساسی ارتباطی ضروری بین تابعیت و شهروندی را مستقر می نماید. برای رأی دادن در فرانسه، باید فرانسوی بود.

این رابطه تابعیت و شهروندی، استثنائاتی را به همراه دارد (۱) و شاید امروزه به دیده تردید به آن نگریسته می شود (۲).

۳۹ - جمهوری سوم فرانسه (۱۸۷۰ - ۱۹۴۰)

۴۰ - رئیس جمهور فرانسه از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۱

۴۱ - منظور نویسنده این است که همواره فشارهای وارده بر اثر تظاهرات و اعتراضات خیابانی، منجر به اجبار حاکمان بر گسترش دامنه شمول حق رأی شده است.

42 - Alinéa 4 de l'article 3 de la Constitution française : "Sont électeurs, dans les conditions déterminées par la loi, tous les nationaux français majeurs des deux sexes, jouissant de leurs droits civils et politiques".

۱. شناسایی ویژه حق رأی برای بیگانگان

بر اصلی که به موجب آن حق رأی مخصوص اتباع فرانسه است، استثنایی قائل شده‌اند و به موجب آن پذیرفته‌اند که بیگانگان می‌توانند در دو نوع^{۴۳} انتخابات در فرانسه شرکت نمایند: انتخابات اجتماعی^{۴۴} و انتخابات اروپایی^{۴۵}.

- در رأی مورخ ۱۲ مه ۱۹۷۸، شورای دولتی^{۴۶} پذیرفت که دانشجویان بیگانه می‌توانند در انتخابات اعضای شورای اداری کروس^{۴۷} شرکت نمایند. موضوع رأی مربوط به کروس آکادمی نانس-متز است. این رویه قضایی به تمام انتخاباتی که به «انتخابات شغلی»^{۴۸} (انتخابات اجتماعی، انتخابات همیاری^{۴۹} و...) معروفند، گسترش داده شد و شورای قانون اساسی^{۵۰} در تصمیم مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۸۲ حکم نمود که بیگانگان می‌توانند برای انتخاب نمایندگان بیمه‌شدگان اجتماعی در شوراهای اداری صندوقهای تأمین اجتماعی شرکت نمایند.

- شورای قانون اساسی، در تصمیم مورخ ۹ آوریل ۱۹۹۲، در مورد بررسی معاهده ماستریخت، برای انتخابات اروپایی حکم نمود که بیگانگان تبعه اتحادیه (اروپا) می‌توانند در فرانسه رأی‌دهنده و انتخاب‌پذیر باشند.

چنین استثنائاتی بخاطر ویژگی خاص این انتخابات قابل توجه هستند. در واقع، نه انتخابات اجتماعی و نه انتخابات اروپایی به حاکمیت ملی مربوط

۴۳ - همانگونه که در ادامه این مقاله نویسنده توضیح خواهد داد، بیگانگان ساکن فرانسه که اتباع یکی از کشورهای اتحادیه اروپا هستند حق شرکت در انتخابات شهرداریها را نیز دارند. لذا، در واقع، بیگانگان می‌توانند در سه نوع انتخابات شرکت نمایند. در هر صورت، نگارنده مقاله ترجیح داده تا از نوع سوم انتخابات بعداً سخن به میان آورد.

44 - Élections sociales

45 - Élections européennes

۴۶ - شورای دولتی مهمترین مرجع قضایی اداری در فرانسه است. به نوعی دیوان عدالت اداری در ایران را می‌توان معادل این نهاد قضایی در فرانسه دانست.

۴۷ - کروس: نهاد و مرکز منطقه‌ای در فرانسه می‌باشد که در محدوده یک یا چند شهرستان تشکیل گردیده و به رسیدگی به امور دانشگاهی و دانشجویان می‌پردازند.

48 - Élections professionnelles

49 - Élections mutuelles

۵۰ - شورای قانون اساسی، قاضی اساسی در فرانسه است. شورای نگهبان در ایران به نوعی معادل این نهاد سیاسی-قضایی در فرانسه است.

نیستند. این دو نوع انتخابات، جهت انتخاب افرادی که حاکمیت ملی را اعمال می‌کنند، استفاده نمی‌شوند. استدلال شورای قانون اساسی، در تصمیم مورخ ۹ آوریل ۱۹۹۲، در این مورد به صورت خاص واضح و آموزنده است. شورای قانون اساسی مطابقت قانون اساسی را با حق رأی بیگانگان تبعه اتحادیه در فرانسه جهت شرکت در انتخابات اروپایی می‌پذیرد. زیرا بنیان حقوقی پارلمان اروپا تعهدات بین‌المللی شامل: معاهده رم، سند واحد^{۵۱} و معاهده ماستریخت است و نه قانون اساسی سال ۱۹۵۸. بنابراین پارلمان اروپا به نظم سازمانی جمهوری فرانسه تعلق ندارد و در نتیجه انتخابات پارلمان اروپا اعمال حاکمیت ملی فرانسه را خدشه‌دار نمی‌سازد.

آیا این استثنائات، که تا زمان حاضر به انتخابات اجتماعی و اروپایی محدود شده است، به حذف تابعیت به عنوان یکی از شرایط شهروندی منجر می‌شود؟

۲. به سوی حذف معیار تابعیت؟

این پرسش هنگامی از شورای قانون اساسی پرسیده شد که مطابقت معاهده ماستریخت را با قانون اساسی بررسی می‌نمود. این معاهده اعطای حق رأی به بیگانگان تبعه اتحادیه جهت شرکت در انتخابات شهرداریها^{۵۲} را پیش‌بینی نمود، و شورای قانون اساسی در تصمیم مورخ ۹ آوریل ۱۹۹۲ آن را مخالف قانون اساسی اعلام کرد. شورا به عنوان دلیل مواد ۳، ۲۴ و ۷۲ قانون اساسی را ذکر نمود. انتخابات شهرداریها منجر به انتخاب اعضای شوراهای محلی می‌شود که آنها سناتورها را انتخاب می‌کنند؛ درحالی‌که سنا یکی از مجالس جمهوریست که در اعمال حاکمیت ملی مشارکت می‌نماید؛ با اجازه دادن به اتباع دولت-کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای انتخاب اعضای شوراهای محلی به آنها به صورت غیرمستقیم اجازه می‌دهد تا سناتورها را انتخاب کنند و در نتیجه در اعمال حاکمیت ملی مشارکت نمایند که ماده ۳ قانون اساسی آنرا مختص اتباع فرانسه دانسته است. شورای قانون اساسی بر پایه این استدلال، مقرر معاهده

51 - Acte unique

۵۲ - مراد از انتخابات شهرداریها همان انتخابات شوراهاست که در شهر یا روستا صورت می‌گیرد. در واقع، می‌توان گفت که در فرانسه انتخابات شهر یا روستا معنی نداشته و کوچکترین واحد تقسیمات کشوری کمون است که هم روستا و هم شهر را دربر می‌گیرد. به انتخابات شوراها، که در سطح کمون (اعم از روستا یا شهر) صورت می‌گیرد، انتخابات شهرداریها اطلاق می‌شود.

ماستریخت در مورد حق رأی در انتخابات شهرداریها برای بیگانگان تبعه اتحادیه را مخالف قانون اساسی شناخت.

لذا دولت به تجدیدنظر در قانون اساسی روی آورد که این تجدیدنظر در ۲۵ ژوئن ۱۹۹۲ به تصویب رسید و به موجب آن حق رأی دادن در انتخابات شهرداریها برای بیگانگان تبعه اتحادیه اروپا به رسمیت شناخته شد.^{۵۳} بنابراین، دیگر تابعیت شرط ضروری و کافی برای اکتساب حق رأی در فرانسه نیست. طبق تصمیم مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲ شورای قانون اساسی انتخابات شهرداریها انتخابات سیاسی است و پیکره انتخاب‌کنندگان^{۵۴} می‌تواند ترکیبی از افراد تبعه و غیرتبعه فرانسه باشد. جناح راست مخالف با هدف اینکه شورا، تجدیدنظر مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۲ مبنی بر اعطای حق رأی به بیگانگان تبعه اتحادیه را مخالف قانون اساسی اعلام نماید، باردیگر به شورای قانون اساسی رجوع نمود. ولی در تصمیم مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۹۲، شورا با این استدلال که قوه موسس آزاد و حاکم است و بنابراین برای تصویب هر نوع مقررہ جدید اساسی می‌تواند تصمیم بگیرد، از بررسی این درخواست امتناع ورزید.

امروزه، در کنار دو استثناء (انتخابات اجتماعی و انتخابات اروپایی)، به وسیله تجدیدنظر قانون اساسی مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۲، شکافی در رابطه بین تابعیت و شهروندی به وجود آمد. اما این شکاف تا کجا و در چه محدوده زمانی گسترش خواهد یافت؟ در مورد این مساله، هر شخص می‌تواند علایقی مبنی بر سرعت یا برعکس داشته باشد. از سوی دیگر در بستر تحلیل و به روشی تقریباً مضحک در بیانات مخالفان حق رأی بیگانگان، استدلالات و حتی الفاظ مشابه آنچه که برای عدم پذیرش حق رأی زنان در قبل از ۱۹۴۴ مطرح می‌شد، به طور مشخص دیده می‌شود؛ فقط کافی است تا کلمه «بیگانه» را به جای کلمه «زن» قرار دهیم. به عبارت دیگر، بعید نیست که ساختار اروپایی بر گسترش بیشتر حق رأی

۵۳ - به موجب این تجدیدنظر، به اتباع دولت - کشورهای عضو اتحادیه حق انتخاب‌پذیری در انتخابات شهرداریها نیز داده شده است. این افراد در صورت انتخاب‌شدن به عنوان عضو شورای شهرداریها حق انتخاب‌شدن به عنوان شهردار یا معاونان او که سمتهایی سیاسی‌اند را ندارند. بعلاوه آنها نمی‌توانند در انتخابات سنا شرکت نمایند. زیرا وظیفه سناتورها، اعمال حاکمیت ملی فرانسه یعنی قانونگذاریست.

مشارکت نماید و در نتیجه موجب اصلاح بیشتر چهره شهروند گردد، بگونه‌ای که شهروند دیگر نه فقط ملی بلکه اروپایی نیز باشد.

بخش دوم: آیا همواره حق رأی، مردم‌سالاری را تعریف می‌کند؟

از گذشته‌ای دور تاکنون و به صورت گسترده، پارادایم مردم‌سالار بر تشابه مردم‌سالاری به رأی استوار بوده است به این معنی که نظام مردم‌سالار نظامیست که در آن شهروندان حق رأی دارند. این پارادایم امروزه محل تأمل است و بسیاری از نویسندگان برای توصیف یک نظام به مردم‌سالار، بیشتر به شرایط اعمال حق رأی در یک دولت-کشور اهمیت می‌دهند. دیگر حق رأی کافی نیست، بلکه برای سخن گفتن از اعمال مردم‌سالارانه‌اش وجود شرایط دیگری ضروری است. ولی حتی اگر شرایط آرمانی جمع گردند، آیا در زمان حاضر، این حق ولو به صورت بدون نقص، همواره برای تعریف نمودن یک نظام به مردم‌سالاری معیاری کافی است؟

الف- شرایط اعمال مردم‌سالارانه حق رأی

این شرایط را می‌توان در دو مورد خلاصه کرد: اعمال مردم‌سالارانه حق رأی محقق نمی‌شود مگر وقتی که رأی آزاد (۱) و صادق^{۵۵} (۲) باشد.

۱. آزادی رأی

آزادی رأی بنا بر نظر تمام نویسندگان عنصر اساسی نظام مردم‌سالار است و بر امکان انتخاب برای رأی‌دهندگان از بین چند کاندیدا و حتی امکان انتخاب نمودن یعنی آزادی رأی‌دهنده در رأی ندادن، دلالت دارد. این آزادی، که آزادی عدم شرکت در انتخابات را نیز دربر می‌گیرد، به وسیله چند ویژگی که به صورت عادی برای رأی شناخته شده اند، ظهور پیدا می‌کند.

اولین ویژگی آزادی رأی عبارتست از برابری^{۵۶}، دستورالعملی که به وسیله اصل برابری یک رأی‌دهنده با یک رأی نمایان می‌گردد. این اصل نیز همانند

زمانی که قانونگذار تصمیم گرفت تا مشارکت سیاسی زنان در انتخابات شهرداریها را مساعد نماید، از نظر حقوقی دارای مشکلاتی است. پارلمان قانونی را گذرانده بود و طبق آن سهم بیست و پنج درصدی برای زنان بر روی فهرستهای کاندیداها در انتخابات شهرداریها اختصاص می‌داد. در تصمیم مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲، با این استدلال که اصل برابری هرگونه تقسیم‌بندی رأی‌دهندگان بر اساس طبقه (خاص) را ممنوع می‌نماید، شورای قانون اساسی این مقرر را حذف نمود. در اینجا شورای قانون اساسی به مفهومی انتزاعی از برابری برتری بخشید که بر طبق آن نابرابریهای سیاسی و اجتماعی موجود بین افراد و نیز ضرورت تبعیض مثبت برای استقرار برابری نادیده انگاشته می‌شود.^{۵۷}

۵۷ - علاوه بر تصمیم مذکور، شورای قانون اساسی در تصمیم مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۹۹ نیز با استقرار تبعیض مثبت برای زنان مخالفت نمود. در واقع، در سال ۱۹۹۸ پارلمان قانونی را گذراند که به موجب آن فهرستهای کاندیداها را احزاب سیاسی که جهت انتخابات شوراها را ارائه می‌شدند باید به قاعده تساوی تعداد کاندیداهای زن و مرد عمل نمایند. سناتورهای که مخالف این قانون بودند، بر اساس حقی که ماده ۶۱ قانون اساسی فرانسه به آنها اعطا نمود، درخواست حذف این مقرر قانونی را به شورای قانون اساسی ارائه کردند. سناتورها در استدلالات خود به موارد زیر اشاره نمودند: ماده ۳ قانون اساسی ۱۹۵۸ که به ویژگی برابر رأی اشاره می‌نماید، ماده ۶ اعلامیه حقوق بشر و شهروند مورخ ۱۷۸۹ که هرگونه تفاوت جهت رسیدن به مشاغل عمومی بر پایه معیارهایی غیر از شایستگی اخلاقی و استعداد را ممنوع می‌نماید، و نیز اعتبار امر قضاوت شده با توجه به اینکه راجع به این موضوع در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲ شورای قانون اساسی نظر رد داده بود. شورای قانون اساسی در تصمیم شماره ۹۸-۴۰۷ مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۹۹ بار دیگر بر مخالفت این مقرر قانونی با قانون اساسی حکم نمود. لذا جهت برقراری قاعده تساوی تعداد کاندیداهای زن و مرد بر روی فهرست کاندیداها می‌بایست به بازنگری یا اصلاح قانون اساسی اقدام کرد. در راستای رسیدن به این مقصود، دولت فرانسه روند اصلاح قانون اساسی را انتخاب نمود و به این ترتیب کنگره (جلسه مشترک مجلس ملی و سنا) به وسیله مواد ۱ و ۲ مصوبه اساسی شماره ۹۹-۵۶۹ مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ به این هدف جامه عمل پوشاند. ماده ۱ این مصوبه، که به ذیل ماده ۳ قانون اساسی فرانسه اضافه شد، اعلام می‌دارد که: «قانون، برابری رسیدن زنان و مردان به مشاغل و وظایف انتخاباتی را تسهیل می‌نماید». ماده ۲ این مصوبه، که به ذیل ماده ۴ قانون اساسی در مورد احزاب سیاسی اضافه شد، اعلام می‌دارد که: «احزاب سیاسی بر اجرای اصل ذکر شده در پاراگراف آخر از ماده ۳ قانون اساسی، در چهارچوب تعیین شده توسط قانون، مشارکت می‌نمایند». به این طریق، مانع اساسی که در برابر استقرار قاعده تساوی تعداد کاندیداهای زن و مرد بر روی فهرست کاندیداها قرار داشت، برداشته شد و قانونگذار عادی به تصویب قوانین متعددی برای به اجرا در آوردن این قاعده اساسی مبادرت نمود. امروزه در فرانسه، به غیر از انتخاباتی که در آن کاندیداها به صورت فردی و یا بدون فهرست رقابت می‌کنند (مثل انتخابات شوراها) —

این برابری همچنین به مسأله تعیین حدود حوزه‌های انتخاباتی گسترش داده شد. انتخابات اکثریتی دومرحله‌ای مستلزم تقسیم نمودن شهرستانها به حوزه‌های انتخاباتیست. برای اینکه رأی آزاد باشد و برای اینکه رأی تمام شهروندان دارای ارزشی برابر باشد، باید مسلماً هر نماینده تعدادی مساوی یا تقریباً مساوی از رأی دهندگان را نمایندگی نماید. اگر در یک حوزه انتخاباتی دویست هزار رأی‌دهنده، و در حوزه دیگر هفتاد هزار رأی‌دهنده وجود داشته باشد، برابری مورد احترام قرار نمی‌گیرد، زیرا در یک حوزه انتخاباتی نماینده‌ای برای دویست هزار رأی‌دهنده و در حوزه دیگر نماینده‌ای برای هفتاد هزار رأی‌دهنده وجود دارد. پس، شورای قانون اساسی با دقت بررسی می‌نماید تا تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی توسط دولت از هیچگونه اختیار سیاسی (بدون دلیل) نشأت نگیرد.

شهرستان، مجلس ملی و یا ریاست جمهوری، احزاب و گروههای سیاسی موظفند در فهرستهای کاندیداهایشان از تعداد مساوی زن و مرد استفاده نمایند. در واقع، تفاوت بین تعداد کاندیداهای زن و مرد نباید از یک بیشتر باشد. در این راستا می‌توان به ماده ۲۶۴ مجموعه قوانین انتخاباتی فرانسه راجع به انتخابات شهرداریها، ماده ۳۰۰ مجموعه قوانین انتخاباتی فرانسه راجع به انتخابات سناتورها، ماده ۳۴۶ مجموعه قوانین انتخاباتی فرانسه راجع به انتخابات شوراهای استان و ماده ۹ قانون راجع به انتخاب نمایندگان پارلمان اروپا اشاره نمود. به منظور جلوگیری از دور زدن احتمالی قانون، با قرار دادن کاندیداهای زن در انتهای فهرست کاندیداها به نوعی که امکان انتخاب آنها کمتر باشد، قانونگذار در قریب به اتفاق موارد پیش‌بینی نموده است که کاندیداهای زن و مرد بر روی یک فهرست باید بصورت متناوب و یکی در میان جای گیرند.

داستان قاعده تساوی زن و مرد در رسیدن به مشاغل و وظایف انتخاباتی در اینجا قطع نمی‌گردد، زیرا در سال ۲۰۰۱ پارلمان قانونی گذراند که طبق آن قاعده لزوم تساوی تعداد کاندیداهای زن و مرد بر روی فهرست کاندیداها در مورد فهرستهای ارائه شده برای انتخابات اعضای شورای عالی قضات نیز لازم‌الاجراست. شورای قانون اساسی فرانسه در تصمیم شماره ۲۰۰۱-۲۴۵ مورخ ۱۹ ژوئن ۲۰۰۱ حکم نمود که این مقرر قانونی مخالف ماده ۶ اعلامیه حقوق بشر و شهروند است، مضاف بر اینکه تجدیدنظر مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ قانون اساسی در این مورد قابل اجرا نیست. ارائه تفسیری محدود از منطوق ذیل ماده ۳ قانون اساسی فرانسه مؤید این مطلب است که شورای قانون اساسی هم اکنون نیز به همان مفهومی از اصل برابری معتقد است که در تصمیم ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲ خود اعلام نمود. اگر شورا می‌خواست با این موضوع مخالفت نماید به راحتی می‌توانست مفهومی وسیع‌تر از مصوبه اساسی شماره ۹۹-۵۶۹ مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ استنتاج نماید. با این همه، به نظر می‌رسد که تصمیم شورا بر محدود دانستن مدلول این مصوبه اساسی با توجه به صراحت ماده ۶ اعلامیه حقوق بشر و شهروند کاملاً منطقی می‌باشد. این موضع‌گیری شورای قانون اساسی فرانسه با روح مردم‌سالاری نیز سازگارتر است.

علی‌رغم این نظارت، هنوز نابرابریهای شدیدی در نمایندگی بین حوزه‌های انتخاباتی وجود دارد. بنابراین، اصل برابری بیشتر یک آرمان و یک غایت است تا یک واقعیت.

آزادی رأی در حال حاضر در تمام موارد مستلزم مخفی‌بودن رأی نیز هست که پدیده‌ی جدیدیست. در سال ۱۷۸۹ و تا سال ۱۷۹۳، رأی علنی بود و انقلابیون گمان می‌کردند که مخفی‌بودن رأی ابزاریست برای افراد تا افکار خود را در برابر چشمان هموطنانشان پنهان نگه دارند. اما به تدریج، انقلابیون دریافتند که رأی علنی ابزاری برای اشراف و اشراف زادگان است تا بر رأی‌دهندگان فشار آورند و آنها را تهدید نمایند که اگر برای این یا آن کاندیدا رأی ندهند، اخراج خواهند شد. به این ترتیب به تدریج مخفی‌بودن رأی به عنوان عنصری اساسی برای ابراز آزادی سیاسی شهروندان شناخته شد. بنابراین، خلوت‌خانه‌های انتخاباتی نماد مخفی‌بودن رأی گردید و شورای قانون اساسی، به صورت منظم نتایج شعبه‌هایی که در آنجا شهردار خلوت‌خانه انتخاباتی مستقر ننموده را باطل اعلام می‌کرد.

آزادی رأی همچنین مستلزم این امر است که رأی‌دهنده خودش، شخصاً، رأی دهد. این مقرره با محدود نمودن امکان رأی نمایندگی تقویت شده است.

آخرین ویژگی آزادی رأی که همان ویژگی اختیاری بودن رأی است، حداقل در فرانسه و تعدادی دیگر از کشورها باقی می‌ماند. ابتدا باید دانست که در برخی کشورها (دانمارک، بلژیک، یونان و غیره)، رأی اجباریست و عدم شرکت در انتخابات جریمه مالی به همراه دارد.

پس اولین شرط برای اینکه بتوانیم از اعمال مردم‌سالارانه حق رأی سخن گوئیم عبارتست از اینکه این رأی به صورت آزادانه ابراز گردد و نیز باید به روش صادقانه اعمال شود.

۲. صداقت رأی^{۵۸}

صداقت رأی دلالت بر این دارد که باید به آزادی رأی دهندگان درانتخاب کاملاً احترام گذاشته شود و هیچ چیزی نباید بیان انتخابات را خدشه دار کند. این بعد حق رأی حساس تر است زیرا به یک منازعه در مورد عوامل تعیین کننده رأی کشیده می شود؛ عواملی نظیر: عوامل روانی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که یک رأی دهنده را به رأی دادن به این کاندیدا و نه به کاندیدای دیگر می کشانند. در واقع، موضوع تبلیغات انتخاباتی دقیقاً اثر گذاشتن روی رأی دهنده و تحت تأثیر قرار دادن رأی اوست. با این وجود، شایسته است که تبلیغات انتخاباتی به منقلب کردن نتایج و نیز محرومیت رأی دهنده در طول تبلیغات از آزادی واقعی گزینش، منجر نگردد. حال آنکه تبلیغات انتخاباتی همواره فرصتهای ویژه ای هستند که احزاب سیاسی طی آن رقابتی شدید برای تحت تأثیر قراردادن رأی دهنده در پیش می گیرند. تخلفات انتخاباتی متنوعند که بروشور توهین آمیز، انتشار اطلاعات دروغین در مورد زندگی خصوصی یک کاندیدا، بستن پیش از موعد شعب اخذ رأی، شمارش آراء در پشت درهای بسته از جمله آنهاست. بنابراین، انبوهی از وقایع وجود دارند که با تأثیر نادرست بر روی آزادی گزینش رأی دهنده، صداقت انتخابات را خدشه دار می نمایند.

موضع شورای قانون اساسی در این موارد بسیار حساس است، زیرا قاضی هرگز نمی داند تا کجا رأی دهنده می تواند تحت تأثیر تخلفی قرار گیرد. شورای قانون اساسی به عنوان مرجع صلاحیتدار برای نظارت بر صداقت انتخابات سیاسی (ملی)^{۵۹}، فاصله آراء را به عنوان معیار برگزیده است، که طبق آن هر چه فاصله آراء کم باشد (۳۵، ۴۰، ۵۰ رأی)، شورا می تواند لحاظ کند که صداقت انتخابات خدشه دار شده است و در صورتی که فاصله آراء زیاد باشد (۳۰۰، ۴۰۰، ۵۰۰ رأی)، نظر شورا مبنی بر این است که تخلفات، اگر چه تأسف بارند، صداقت نتیجه (انتخابات) را خدشه دار نمی کنند. این رویه ایست قابل انتقاد، زیرا می گوید: « اگر تخلف می کنی، بسته (رأی) را قرار بده، مطمئنی که عبور خواهد کرد».

58 - Sincérité du vote

۵۹ - در فرانسه، رسیدگی به دعاوی راجع به صحت و صداقت انتخابات شوراهای محلی (اعم از انتخابات شهرداریها، شوراهای شهرستان و شوراهای استان) و نیز انتخابات اروپایی در صلاحیت مراجع قضایی اداری (اعم از دادگاههای اداری و شورای دولتی) می باشد.

برای اینکه از تحت تأثیر قرار گرفتن بیش از حد رأی دهندگان به وسیله پول در انتخاب کاندیدا جلوگیری شود، پارلمان قوانین متعددی وضع نمود تا سقف هزینه‌های انتخاباتی را محدود نماید. در انتخابات قانونگذاری سال ۱۹۸۸، نزاعی بین بونارد تپی^{۶۰} و رقیب او آقای تسییه^{۶۱} رخ می‌دهد. آقای تسییه بر منتخب جدید شهرستان بوش دو رون خرده می‌گیرد که هزینه‌های انتخاباتی او بیشتر از سقف مجاز پیش‌بینی شده توسط قانون است. شورای قانون اساسی انجام تخلف (هزینه بیش از پانصد هزار فرانک) را می‌پذیرد، ولی همزمان بیان می‌نماید که آقای تسییه نیز از این سقف به میزانی قابل مقایسه با آقای بونارد تپی تجاوز نموده است، لذا شورا نتیجه‌گیری می‌کند که تخلفات مالی هر دو طرف نتوانستند آزادی انتخاب رأی‌دهندگان را خدشه‌دار کنند. این مثال نشان می‌دهد که نظارت بر صداقت انتخابات باید شدیدتر و سخت‌گیرانه‌تر باشد.

این داستانها که لبخند بر لبان می‌نشانند، خطرناکند، زیرا صفت مردم‌سالارانه یک نظام، اگر به حق رأی وابسته است، باید ابراز آن را با تمام تضمینات ممکن برای درستی و دقت آن در بر گیرد. اگر عمل رأی به وسیله فنون متفاوت مالی یا تبلیغات انتخاباتی بسیار قلب گردد، باعث از بین رفتن مردم‌سالاری بر اثر توالی انتخابات تقلب شده تغییر عقیده شهروندان در مورد صفت نظامشان می‌گردد. وضعیت رأی، برد و باختی اساسی است برای کیفیت و حقانیت^{۶۲} مردم‌سالاری.

بر فرض اینکه این شرایط جمع باشند، یعنی بپذیریم که رأی به صورت آزادانه اعمال گردد و اینکه رأی‌دهنده بتواند بدون اینکه تبلیغات انتخاباتی صداقت رأی او را خدشه‌دار کند، رأیش را ابراز کند، آیا با این همه، حق رأی معیار کافی برای مردم‌سالاریست؟

ب- حق رأی : معیار کافی مردم‌سالاری؟

در این راستا باید از دوگانگی‌های حق رأی و سپس از پارادایم نوین مردم‌سالاری سخن گفت.

60 - Bernard Tapie

61 - Teissié

62 - Légitimité

۱. دوگانگی های حق رأی

تعدادی از نویسندگان با افکار سیاسی متفاوت اما با تأکید بر روش جامعه شناختی مشابه توانستند دوگانگی های سیاسی حق رأی را خاطر نشان نمایند. اولین دوگانگی سیاسی حق رأی اینست که دارای دو ظاهر متضاد است. حق رأی در وهله اول قدرت شهروند و مشارکت او در حیات سیاسی را ابراز می نماید؛ یعنی او نظر خود را نمی دهد بلکه تصمیم خود را ابراز می کند. حاکمیت به وسیله حق انتخاب و حق تصمیم انتخاباتی که به شهروندان داده شده است، نمود پیدا می کند. اما همزمان با این امر که حق رأی بیان کننده قدرت شهروند است، این حق ابزار است که به وسیله آن شهروند قدرت خود را به نمایندگان واگذار می نماید. به عبارت دیگر از قدرت خود به نفع انتخاب نمایندگانی صرف نظر می نماید که به جای او عمل می کنند. بنابراین رأی اساس صورت نمایندگی مردم سالاریست، یعنی صورتی که در آن کسانی که منتخبان مردمند تصمیم می گیرند نه خود شهروندان. این اولین دوگانگی در واقع ریشه بسیاری از سرخوردگی های سیاسیست، چون با گذشت زمان، نمایندگان سیاسی به سوی فراموش نمودن نیازها، تمایلات، خواسته ها و آرزوهای رأی دهندگان شان متمایل شدند و بر آوردن منافع خود و سیاستمداران حرفه ای را بر آنها برتری می دهند. در پایان چنین جریانی، شهروند خود را بی بهره از قدرت و ناتوان از الحاق دوباره بر پیکر سیاسی ملت احساس می نماید. نتیجه، نارضایتی از رأی و استفاده نمودن آن توسط شهروندان برای تسکین نارضایتی و طرد نظام سیاسی خواهد بود، چون انتخابات دیگر بین رأی دهندگان و منتخبان ارتباط برقرار نمی کند. رأی دهندگان به این سو متمایل می شوند که رأی خود را «مهم نیست چگونه» بکار برند، یعنی از آن برای ابراز نارضایتی خود نسبت به این تغییر مفهوم رأی استفاده کنند. دیگر هیچگونه ثابت پیکره انتخاب کنندگان وجود ندارد زیرا دیگر انتخابات، ارتباط اجتماعی ایجاد نمی کند.

دومین دوگانگی، سستی تر، اینست که پایه انتخاباتی قدرت دیگر ضرورتاً ویژگی مردم سالارانه یک نظام را تضمین نمی نماید. تاریخ سیاسی به صورت مؤثر می آموزد که رأی به این صورت نبوده است که همیشه تمام حقوق سستی ای که مردم سالاری را نیز مشخص می نمایند را اعطا نماید. با پایان جمهوری دوم^{۶۳}،

پرودن^{۶۴}، که خود نیز در ابتدا موافق رأی همگانی بود، اینگونه می‌نویسد: «مطمئن‌ترین روش برای دروغ گفتن به مردم، پایه‌گذاری رأی همگانیست». باید به یاد آورد که رأی همگانی به وجود آمده در سال ۱۸۴۸، نه به مردم‌سالاری بلکه به ایجاد امپراتوری یعنی دیکتاتوری ناپلئونی (۱۸۵۱) منجر شد. به صورتی عمومی‌تر، حق رأی در تمام نظام‌های دیکتاتوری به رسمیت شناخته شده است: در دوره فرانکو^{۶۵} و در دوره یونان کلنل‌ها انتخابات قانون‌گذاری وجود داشت، در اتحاد جماهیر شوروی تا سال ۱۹۸۹، انتخابات قانون‌گذاری با اکثریت دومرحله‌ای وجود داشت. پایه انتخاباتی قدرتها شاید از نقطه‌نظر سیاسی تضمین کافی برای نظامی مردم‌سالار نیست.^{۶۶} در گذشته کندورست درباره ارتباطات بین قانون اکثریت و عقل کنکاش می‌نمود. برای دانستن این امر که آیا زمین به دور خورشید می‌گردد یا برعکس، باید به رأی مراجعه کنیم؟ در یک نظرسنجی اخیر، سی و سه درصد فرانسویان جواب دادند که این خورشید است که دور زمین می‌گردد. چه رابطه‌ای بین قانون اکثریت و مردم‌سالاری وجود دارد؟ آیا مردم‌سالاری به نوع دیگری غیر از مجرد بازی اکثریت انتخاباتی تعریف نمی‌شود؟

۲. کدام پارادایم نوین مردم‌سالاری؟

امروزه این دوگانگی‌های سیاسی حق رأی، کم‌کم فیلسوفانی را که به حیات سیاسی و حقوق علاقمندند، به سمت تصور پارادایم نوین مردم‌سالاری می‌کشاند.

پارادایم سنتی عبارتست از تشابه مردم‌سالاری به حق رأی و این امر واقعیت دارد که حق رأی به عنوان عنصری ضروری و لازم جهت جای دادن یک نظام در گروه مردم‌سالار، باقی می‌ماند. به عنوان مثال، آفریقای جنوبی تا زمانی که حق رأی را به تمام شهروندان جمهوری آفریقای جنوبی اعطا ننموده بود، نتوانست در گروه نظام‌های مردم‌سالار وارد شود. مراد این نیست که حق رأی را حذف کرد، بلکه فقط باید در مورد ضرورت تکمیل تعریف مردم‌سالاری نوین به وسیله

۶۴ - نظریه‌پرداز سوسیالیست فرانسوی، پیئرو آنارشیت (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵)

۶۵ - ژنرال و سیاستمدار اسپانیایی (۱۸۹۲ - ۱۹۷۵)، او دیکتاتوریست که از سال ۱۹۳۸ تا زمان مرگش بر اریکه قدرت بود.

۶۶ - فیلسوف و رجل سیاسی فرانسه (۱۷۴۳ - ۱۷۹۴)

اثبات دیگر حقوقی که همانند حق رأی برای مردم‌سالار بودن یک نظام لازم و ضروری‌اند، مطالعه نمود. این حقوق که در پارادایم نوین مردم‌سالاری جای دارند، عبارتند از حقوق بنیادین شخص بشری، به ویژه آزادی عقیده و حقوق دفاع، زیرا آنچه که یک دیکتاتوری را از مردم‌سالاری متمایز می‌کند اینست که در مردم‌سالاری گردش بدون وقفه اطلاعات به هدف «استقرار قواعد زندگی مطلوب» موجود است. این گردش بدون وقفه اطلاعات در واقع مستلزم اینست که هر فرد بتواند عقیده‌اش را بیان نماید و نظرش را به بحث بگذارد (آزادی عقیده) و همچنین بتواند از عقیده‌اش بدون اینکه شکنجه شود دفاع کند و هر فرد بخاطر اعلام هر نظری مورد حمایت قرار گیرد (حقوق دفاع).

شیوه ویژه مردم‌سالاری، مذاکره است، که شباهت بسیار زیادی به مردم‌سالاری های آنتی و آفریقایی دارد: جرّ و بحث بیهوده.^{۶۷} مردم‌سالاری یعنی مباحثه، یعنی شور و تبادل استدالات که ضرورتاً به معنای رأی نیست یا به معنای رأی ولی به عنوان نتیجه غیرقطعی جریان گردش اطلاعات بین شهروندان است. نتیجه این بحث، نظریه تاحدودی انقلابی در جوامع سیاسی غربیست که قاضی^{۶۸} نقش کارکردی مردم‌سالارانه را بازی می‌نماید؛ نه به این دلیل که او مردم‌سالارانه‌تر از دیگر نهادهاست بلکه به این دلیل که وظیفه قضایی‌اش او را ملزم می‌نماید تا بین دو زمان انتخاباتی، حقوق بنیادینی که اکثریت سیاسی ممکن است مبادرت به کاهش آنها نماید را مورد حمایت قرار دهد.

از نظر پارادایم نوین مردم‌سالاری، در کنار حق رأی، ضرورت توسعه روشهای شور عمومی^{۶۹} به عنوان ابزار تعمیق و به کنار رفتن هرچه بیشتر شهروند فعال دارای اهمیت است، به گونه‌ای که واگذاری قدرتی را که اصولاً از حق رأی

67 - Palabre

۶۸ - مراد نویسنده عبارتست از قضات اساسی یعنی قضات یا نهادهایی که بر مطابقت یا عدم مخالفت قوانین با قانون اساسی و نیز با آزادیهای بنیادین نظارت می‌نمایند. در ایالات متحده آمریکا این وظیفه توسط دادگاه‌های عادی و خصوصاً دیوان عالی فدرال انجام می‌پذیرد. در فرانسه این مهم بر عهده شورای قانون اساسی گذاشته شده است. در واقع، دیوانها، دادگاه‌ها و یا شوراهای قانون اساسی که در اروپا بر اساس مدل کلسن، فیلسوف و حقوقدان اتریشی، بوجود آمده‌اند، به این امر نیز نظارت می‌نمایند که احیاناً قانونگذاران عادی از طریق وضع قوانین جدید حقوق و آزادیهای بنیادین شهروندان را مورد تعرض قرار ندهند.

69 - Délibération publique

نشأت گرفته است را کاهش دهد. شهروند در روز یکشنبه رأی می‌دهد ولی از دوشنبه وظیفه شهروندی خود را، با شرکت در اماکن مختلف شور که بر روی نماینده در زمان اخذ تصمیم اثر می‌گذارند، ادامه می‌دهد. این چهره نوین مردم‌سالاری، که ترکیبست از حق رأی و ضرورت احترام به حقوق بنیادین، به چهره سنتی مردم‌سالاری آتنی باز می‌گردد. این چهره نوین همچنین به تأملات فیلسوفان و به ویژه فیلسوف فرانسوی آلن^{۷۰} باز می‌گردد که در سال ۱۹۱۰ می‌نویسد که، بعد از جستجوی بسیار برای یافتن تعریف مردم‌سالاری، می‌تواند تصدیق نماید که: «معیار مردم‌سالاری عبارتست از نظارت مستمر و دائمی که حکومت‌شوندگان بر حکومت‌کنندگان اعمال می‌نمایند». احترام به حقوق بنیادین و در نتیجه نظارت بر رعایت آنها که توسط قاضی صورت می‌گیرد، دقیقاً ابزارهایی هستند که شهروندان می‌توانند از آنها در بین دو زمان انتخاباتی در مقابل نمایندگانشان استفاده نمایند. بنابراین حق رأی یقیناً یک حق کهنه و از مد افتاده نیست. حق رأی حقیقت که باید خود را به روز کند و با جای گرفتن در آیین گسترده‌تر شور عمومی نفسی تازه یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی